آرت‌بازل قطر؛ بازنویسی نقشه بازار نوظهور خاورمیانه یا نمایشی نوین از اگزوتیسیسم

۲۵ بهمن ۱۴۰۴ ۰۵:۱۵ _ شرق

آرت‌بازل قطر؛ بازنویسی نقشه بازار نوظهور خاورمیانه یا نمایشی نوین از اگزوتیسیسم
افتتاح آرت‌بازل در قطر را نمی‌توان صرفا گسترش جغرافیایی یک برند هنری دانست؛ این رویداد نشانه جابه‌جایی مهمی در نقشه قدرت بازار جهانی هنر است. ورود آرت‌بازل به دوحه، در زمانی که خاورمیانه به‌عنوان یکی از «بازارهای نوظهور» در اقتصاد هنر شناخته می‌شود، پرسش‌هایی اساسی درباره نسبت میان سرمایه، هویت فرهنگی و بازنمایی «دیگری» پیش می‌کشد.

به گزارش گروه رسانه‌ای شرق، مریم اسفندیاری-پژوهشگر و نویسنده: افتتاح آرت‌بازل در قطر را نمی‌توان صرفا گسترش جغرافیایی یک برند هنری دانست؛ این رویداد نشانه جابه‌جایی مهمی در نقشه قدرت بازار جهانی هنر است. ورود آرت‌بازل به دوحه، در زمانی که خاورمیانه به‌عنوان یکی از «بازارهای نوظهور» در اقتصاد هنر شناخته می‌شود، پرسش‌هایی اساسی درباره نسبت میان سرمایه، هویت فرهنگی و بازنمایی «دیگری» پیش می‌کشد. آیا آرت‌بازل قطر تثبیت جایگاه منطقه در شبکه جهانی هنر است؟ یا بازتولید نوعی اگزوتیسیسم کنترل‌شده در قالبی تازه و مجلل؟ و جایگاه ایران به عنوان یکی از مهم ترین خالقان هنر مدرن و معاصر منطقه، با نقش غایبِ حاضر در این جغرافیای جدید چه گونه‌ای از مواجهه با انتظارات جهانی را طرح می‌کند؟ در ادبیات اقتصاد هنر، «بازار نوظهور» به مناطقی اطلاق می‌شود که به واسطه رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری فرهنگی و توسعه زیرساخت‌های هنری، به تدریج وارد شبکه جهانی مبادله هنر می‌شوند. چین، هند، برزیل و اخیرا خاورمیانه نمونه‌های شاخص این روند بوده‌اند. قطر طی دو دهه گذشته سرمایه‌گذاری عظیمی در زیرساخت‌های فرهنگی انجام داده است: تأسیس موزه‌های شاخص، خرید آثار در سطح کلکسیون‌های جهانی، راه‌اندازی برنامه‌های تبادل فرهنگی و اکنون میزبانی آرت‌بازل. این اقدامات صرفا فرهنگی نیستند؛ آنها بخشی از استراتژی تنوع‌بخشی اقتصادی در دوران پس از نفت‌اند. هنر در اینجا نه حاشیه، بلکه بخشی از اقتصاد ملی و دیپلماسی بین‌المللی است. می‌توان گفت قطر در حال تبدیل سرمایه اقتصادی به سرمایه نمادین است و میزبانی آرت‌بازل اجازه می‌دهد در «میدان جهانی هنر» جایگاهی تثبیت‌شده به دست آورد؛ میدانی که در آن اعتبار، شبکه و مشروعیت اهمیت اساسی دارند. آرت‌بازل یکی از معتبرترین پلتفرم‌های بازار هنر معاصر است. حضور آن در هر شهر به معنای اتصال مستقیم آن شهر به شبکه‌ای از گالری های ممتاز، کلکسیونرهای بین‌المللی و رسانه‌های تخصصی است. بنابراین ورود این برند به قطر را می‌توان انتقال بخشی از «مرکز» به «پیرامون» دانست. اما این انتقال ساده نیست. بازار جهانی هنر همچنان ساختاری نابرابر دارد؛ نیویورک، لندن، پاریس و هنگ‌کنگ گره‌های اصلی آن هستند. آرت‌بازل قطر بیش از آنکه مرکز جدیدی بسازد، شبکه موجود را به جغرافیایی تازه گسترش می‌دهد. این تمایز مهم است؛ اینکه دوحه به قطب تولید معنا تبدیل می‌شود یا صرفا به محل گردش سرمایه، وابسته به تحلیل‌هایی خواهد بود که دیر یا زود «میزبان بازار» هنر بودن را از «تولیدکننده گفتمان» جدا کند. این امر به صورت مستقیم می‌تواند از رویکردهای کیوریتوری، شرکت‌کنندگان و آمارهای اقتصادی این رویداد استنباط شود.
آینده این پروژه به چند عامل بستگی دارد:

• میزان حضور و قدرت گالری‌های منطقه‌ای

• امکان تولید گفتمان مستقل درباره هنر عرب و خاورمیانه

• تعادل میان بازار و برنامه‌های پژوهشی

• آزادی بیان و تنوع دیدگاه‌ها.

خطری جدی که تولید گفتمان در این منطقه را تهدید می‌کند، مسئله اگزوتیسیسم است. اگزوتیسیسم در سنت شرق شناسی ادوارد سعید، به فرایندی اشاره دارد که در آن «شرق» به‌عنوان تصویری جذاب، متفاوت و رازآلود برای مصرف غرب ساخته می‌شود. در بازار هنر معاصر، این منطق به شکل پیچیده‌تری بازتولید می‌شود. کنترل در اینجا از طریق سازوکارهای انتخاب گالری‌ها، کیوریتوری، سیاست‌های نمایش و منطق سرمایه اعمال می‌شود. هنرمند مجاز است انتقادی باشد، اما نه تا حدی که نظم نهادی را مختل کند. هنر خاورمیانه‌ای زمانی بیشترین توجه را جلب می‌کند که با روایت‌هایی از جنگ، هویت، بدن زن، مهاجرت یا سنت درگیر باشد؛ موضوعاتی که برای مخاطب جهانی آشنا اما همچنان «دیگرگونه» هستند.

در این چارچوب، آرت‌بازل قطر با دو امکان متضاد روبه‌رو است:

۱. ایجاد فضایی که تنوع واقعی و پیچیدگی هنر منطقه را نشان دهد؛

۲. یا تقویت نوعی ویترین لوکس از «تفاوت فرهنگی» که با انتظارات بازار جهانی همسو است.

آرت‌بازل قطر را نمی‌توان جدا از سیاست فرهنگی این کشور تحلیل کرد. هنر در اینجا بخشی از قدرت نرم است؛ ابزاری برای بازتعریف تصویر منطقه در عرصه جهانی. خاورمیانه دهه‌ها با روایت‌های بحران و بی‌ثباتی شناخته شده است. برگزاری یک رویداد هنری در سطح آرت‌بازل، تلاشی برای تغییر این روایت است؛ ارائه تصویری از ثبات، مدرنیته و مشارکت جهانی. از دیگر سو، نمی‌توان منکر این شد که چنین رویدادهایی فرصت‌های واقعی برای هنرمندان منطقه فراهم می‌کنند: دسترسی به شبکه‌های جهانی، افزایش فروش، حضور در مجموعه‌های معتبر و گسترش مخاطبان. در این چشم‌انداز، جایگاه ایران پیچیده و چندلایه است. ایران از دهه ۱۹۵۰ به این سو یکی از مهم‌ترین کانون‌های هنر مدرن در خاورمیانه بوده است؛ از جنبش سقاخانه تا هنر مفهومی و ویدئوآرت معاصر. هنرمندان ایرانی در دهه‌های اخیر در بی‌ینال‌ها، موزه‌های معتبر و بازار حراجی‌های منطقه‌ای حضور چشمگیری داشته‌اند. با این حال، ساختارهای اقتصادی و محدودیت‌های سیاسی، امکان تبدیل این سرمایه فرهنگی به زیرساخت پایدار بازار را کاهش داده‌اند. در حالی که کشورهایی همچون امارات و قطر با جذب سرمایه بین‌المللی و برندهای جهانی در حال تثبیت جایگاه نهادی خود هستند، ایران بیشتر به‌عنوان «تولیدکننده هنرمند» در شبکه جهانی شناخته می‌شود تا «میزبان بازار».

این وضعیت نوعی «حضور از راه دور» ایجاد کرده است؛ آثار هنرمندان ایرانی در بازارهای منطقه‌ای و جهانی گردش می کنند، اما زیرساخت‌های داخلی کمتر به شبکه‌های بین‌المللی متصل‌اند. بنابراین در رویدادهایی مانند آرت‌بازل قطر، ایران اغلب از طریق هنرمندان و گالری‌های پراکنده حاضر است، نه به‌عنوان یک قطب نهادی. البته هنر ایران نیز مانند دیگر عرصه های هنری منطقه، در معرض منطق اگزوتیسیسم قرار گرفته است. این امر لزوما از عدم کیفیت دیگر آثار ناشی نمی‌شود، بلکه بازتابی از انتظارات بازار جهانی است.

برای ایران، حضور غیرمستقیم در آرت‌بازل قطر می‌تواند فرصتی برای بازتعریف جایگاه خود باشد؛ نه صرفا به‌عنوان سوژه بحران، بلکه به‌عنوان بخشی از گفتمان منطقه‌ای هنر معاصر. زیرا ایران در این میان موقعیتی متفاوت دارد؛ سرمایه نمادین تاریخی و تولید هنرمند قوی، اما محدودیت در جذب سرمایه و برندسازی نهادی.

آرت‌بازل قطر را می‌توان در دو سطح خواند. در سطح نخست، این رویداد گامی مهم در تثبیت خاورمیانه به‌عنوان بازیگری جدی در بازار جهانی هنر است. اتصال دوحه به شبکه آرت‌بازل، سرمایه نمادین عظیمی تولید می‌کند و می‌تواند زیرساخت های حرفه‌ای منطقه را ارتقا دهد. در سطح دوم، این پروژه آزمونی برای بازارهای نوظهور است: آیا می‌توانند بدون گرفتارشدن در دام اگزوتیسیسم کنترل‌شده، صدایی مستقل و پیچیده از خود ارائه دهند؟ اگر هنر منطقه صرفا به‌عنوان «دیگری جذاب» دیده شود، جایگاه آن همچنان وابسته خواهد بود. اما اگر بتواند از طریق این پلتفرم جهانی، روایت‌های چندلایه، انتقادی و فرمال را تثبیت کند، آرت‌بازل قطر می‌تواند نقطه عطفی در جابه‌جایی واقعی مرکز و پیرامون باشد.
جایگاه ایران در این معادله، نه در حاشیه مطلق و نه در مرکز کامل است؛ در موقعیتی میانی قرار دارد، با سرمایه فرهنگی بالا و زیرساخت نهادی محدود. نحوه تعامل هنرمندان، گالری‌ها و سیاست‌گذاران ایرانی با این جغرافیای تازه تعیین خواهد کرد که آیا ایران صرفا «غایب حاضر» باقی می‌ماند یا به بازیگری فعال در میدان منطقه‌ای بدل می‌شود و در نهایت، مسئله نه خود آرت‌بازل، بلکه نحوه استفاده از آن است. بازارهای نوظهور می‌توانند یا در شبکه موجود ادغام شوند یا با بازتعریف قواعد بازی، میدان تازه‌ای بسازند؛ قطر اکنون در آستانه این انتخاب تاریخی ایستاده است.